

هدفمان یکی بود

زنانی که آن روزها در زیر زمین معتمد محل جمع می شدند یاد مسجد با هم قرار می گذاشتند، زنانی بودند که یک هدف داشتند. هدفشان پیروزی انقلاب و بعد ها روحیه بخشی به رزمندگها بود. خانم سلطانی در این باره می گوید: «ما همه مان یک هدف داشتیم.

تا یک روزی هدفمان پیروزی در انقلاب بود و به ثمر رسیدن تمام تلاش هایی که در این راستا انجام می شد. بعد از آن هم تلاش کردیم انقلابی

را که به سختی به دست آمده بود، حمایت کنیم. بعد از انقلاب نیز بلافاصله جنگ شروع و کار ما هم آغاز شد. هر کسی هر کاری از دستش برمی آمد، انجام می داد. کسی ناامید نمی شد. کسی خسته نمی شد. کسی از هدفش روی بر نمی گرداند. به نظر من، ما زنان برای رساندن رزمندگها به هدفشان که پیروزی حق بر باطل بود، در خانه و پشت جبهه کمک کردیم و نگذاشتیم آن ها دغدغه لباس و خوراک داشته باشند.»

خانم واحدی نیز در این باره اظهار می کند: «آن روزها کسی را در محله پیدا نمی کردید که فکر و کاری غیر از کمک به انقلاب و جنگ داشته باشد. مادر دوران انقلاب، بچه هایمان را به پشتمان می بستیم و راهی مشهد می شدیم تا در تظاهرات شرکت کنیم و بعد از انقلاب هم از صبح تا بعد از ظهر، درگیر رسیدگی به امور خانه و بچه ها بودیم و بعد از ظهرها خود را وقف جنگ و انقلاب می کردیم. من به یاد دارم که روزی مشغول گوش دادن به رادیو بودم که خبری از عملیات والفجر بدهد. پسر بزرگم آن زمان کوچک بود و در حال بازی اما ناگهان به زمین خورد و استخوان بین ابروهایش شکست. مجبور شدم بچه را روی دست به بیمارستان ببرم. خیلی کار دشواری بود، آن هم برای یک دختر نوزده ساله.»

خاطره آن روزها...

به گفته این زنان، هر روز آن سال ها خاطره بوده است و با وجود آنکه سختی های زیادی را تحمل می کرده اند، این شیر زنان پشت خط، خم به ابروهایشان نمی آمده است. خانم کیومرثی در این باره می گوید: «تمام خاطره های ما هر لحظه جلوی چشممان است و با آن ها زندگی می کنیم. خاطره شب بیداری هایمان و خاطره غذا پختن ها و ظرف و لباس شستن هایمان، همه مشترک است. اما زنده دعاها و ایمان و صلوات هایی که همه ما در هنگام غذا پختن و بافتنی می فرستادیم، همیشه در گوش من مانده است.»

خانم واحدی نیز در این باره می گوید: «من از آن روزها و شب ها فقط یک خاطره دارم و آن هم مربوط می شود به همدلی و هم زبانی ای که بین خانم ها وجود داشت و به احترامی که به عقاید یکدیگر می گذاشتند. موردی که فقط در بین زنان آن ستاد بود و الان هم در بین زنان دیگر محله وجود ندارد.»

سخن پایانی

نکته ای که نباید فراموش کرد، نقش بانوان در پیروزی انقلاب و همچنین هشت سال دفاع مقدس است. زنانی که علاوه بر کار خانه داری، از استراحت خود نیز می گذشتند تا به گفته خودشان، دینشان را به اسلام و انقلاب ادا کنند. زنانی که هیچ گاه دیده نشدند و هیچ جا نامی از آن ها شنیده نشد.

دادند نبود، کارهای زیادی به مردان، تحمیل می شد که در واقع باری می شد بر روی سایر وظایفشان. واحدی در این باره می گوید: «آن سال ها کسی را در محله پیدا نمی کردید که ندانند برای انقلاب و پیروزی آن باید چه کار کند. همه ما برنامه ریزی زندگی مان را بر همین اساس گذاشته بودیم. بعد از انقلاب هم هر کسی هر تخصصی که داشت، برای کمک به جنگ به کار می برد بدون اینکه چشم داشتی داشته باشد یا در قبال کارش، مزدی بگیرد. اگر چه همه ما به لحاظ مالی در رفاه نبودیم و در خیلی از مواقع خانواده هایی بودند که احتیاج به کمک مالی داشتند، باز هم دلشان نمی آمد که کمک نکنند چه در تهیه و خرید مواد اولیه غذایی برای رزمندگها و چه در شست و شوی لباس رزمندگها، من به یاد دارم خیلی از خانم ها برای اینکه گره از کارشان باز شود، تخصصشان را نذر رزمندگها می کردند.»

یکی دیگر از بانوان در توضیح بیشتر می گوید: «وقتی لباس های رزمندگها را برای شست و شوی آوردند، فقط خون بود. باید لباس ها را در ظرفی می جوشانیدیم تا بیماری های دیگر را نیز از بین ببریم. با امکاناتی که آن زمان بسیار کم بود، کارمان خیلی دشوار می شد.»

خیاطی و رفو کردن لباس ها

جنگ تحمیلی، خسارت های مالی و جانی زیادی را به مردم تحمیل کرد که اگر صبری و آرامش زنان نبود، چه بسا خیلی از مردان رزمندگ صبری شان را در جبهه های جنگ از دست می دادند. در دوران جنگ چند نفر از بانوان محله، مسئول دوخت و دوز بودند. خیاطی لباس هایی که بعد از شستن احتیاج به خیاطی داشت، برعهده این بانوان بود. خانم سلطانی در این باره می گوید: «زنانی که در پشت جبهه کار می کردند، هرگز شناخته نشدند؛ مثلاً کسی نمی دانست که این خانم ها از پول و هزینه شخصی خود برای خرید دکمه و نخ استفاده می کنند و لباس هایی را که بعد از شست و شوی احتیاج به دوخت و دوز دارد، ترمیم و تعمیر می کنند.» یکی دیگر از بانوان در ادامه می گوید: «به راستی آن روزها برای زنان محله ما روزهای سختی بود اما همه یک درد مشترک داشتیم و همه به هم کمک می کردیم. اگر بچه ای بیمار می شد، همه مادرش می شدند و اگر یکی دلتنگ می شد، همه دلداری اش می دادند. اکنون خوشحالییم ز حمت هایی که کشیده ایم، بی نتیجه نمانده است؛ چرا که ما از این محله شهیدان زیادی را تقدیم انقلاب و اسلام کردیم.»

دوستی های ماندگار

«به دوستی های آن زمان، دوستی واقعی گفته می شد. این دوستی ها و رفت و آمدهای الان که دوستی نیست. آن زمان ما از حال روز هم خبر داشتیم؛ چرا که هر روز دور هم جمع می شدیم و به گفته خانم سلطانی، حتی وقتی حال روحی یک نفرمان خوب نبود و مشکلات به او فشار می آورد، همه کمکش می کردیم و دلداری اش می دادیم و اجازه نمی دادیم که مشکل یا سختی ها سدا ر همان شود و ما را از هدفمان دور کند.» این ها صحبت های خانم درویش است و بی بی ابراهیمی در ادامه صحبت های همسایه اش با اشاره به برکات انقلاب می گوید: «انقلاب و دفاع مقدس، سراسر برکت بود و نعمت، دوستی هایی به برکت انقلاب و دفاع مقدس بین خانم های این محله شکل گرفت که تا امروز ادامه دار است و همین دوستی ها باعث شده که هر روز به رسم عادت آن روزها دور هم جمع شویم و از حال و روز یکدیگر خبر بگیریم.»

این هفته به سراغ زنان محله توس رفته ایم که در زیر زمین خانه حاج آقا واحدی، معتمد محله، گردهم جمع می شدند و فعالیت های انقلابی شان، بزرگشان کرد و آن ها را از سایر هم نوعانشان متمایز ساخت. زیر زمینی که آن روزها خانم درویشی در اختیار زنان محله قرار داده بود تا برای انجام امور مربوط به هماهنگی تظاهرات علیه شاه و همچنین جنگ استفاده شود. این زیر زمین نه چندان بزرگ نقش زیادی در شکل گیری فعالیت هایی دارد که امروز ما آن را عقبه فعالیت های انقلابی و همچنین جنگ زنان محله توس می شناسیم.

پای پیاده تا مشهد

«آن روزها ما در جاده قدیم امکاناتی نداشتیم و برای رسیدن به مشهد و حضور در تظاهرات باید از صبح زود از خانه بیرون می آمدیم تا ظهر به مشهد برسیم و بعد از حضور در تظاهرات، بتوانیم قبل از غروب خورشید به خانه برسیم.» خانم درویش در ادامه می گوید: «مردهایمان صبح زود تر می رفتند؛ چرا که ما تا غذا را آماده می کردیم و به بچه ها می رسیدیم، کمی دیر می شد اما خودمان را هر جور بود، به مشهد می رساندیم. گاهی هم یک مرد می ماند تا با ما به مشهد بیاید. آن روزها ماشین به راحتی امروز در دسترس نبود. خیلی باید خوش شانس می بودیم که ماشینی در جاده، ما را اسوار می کرد و به مشهد می رساند، در غیر این صورت تا مشهد پیاده می آمدیم.»

گوش به فرمان امام خمینی بودیم

یکی از زنانی که در این گزارش، ما را همراهی می کند، خانم واحدی است. این بانو درباره فعالیت های انقلابی بانوان محله توس می گوید: «ما گوش به فرمان امام بودیم. هر شب اوضاع شهر را از همسرانمان می پرسیدیم تا بتوانیم ما هم برای تظاهرات فردایش برنامه ریزی کنیم.»

آشپزی و بافتنی

او ادامه می دهد: «هر لحظه منتظر شنیدن اسمش بودم که از رادیو جزو معفو شدگها اعلام شود یا خبر شهادتش را برانیم بیاورند، با این وجود ایمان را از دست ندادم و با توکل بر خدا صبر کردم.» این ها را همسر مردی می گوید که همسرش دو سال تمام در جبهه ها جنگیده و او در جامعه ناپسaman آن سال ها در برابر تمام مشکلات ریز و درشت تنها بوده است. بی بی ابراهیمی ادامه می دهد: «هر کاری می کردیم، از آشپزی بگیرد تا بافتنی و بسته بندی خوراکی ها. بیکار نبودیم، حتی لحظه ای، با این کار هم سرمان بند می شد و کمتر به مشکلات پیش رویمان فکر می کردیم و هم تسلی ای بود برای دلتنگی هایمان. ما مردانمان را به جنگ فرستاده بودیم و هر یک به نوعی می خواستیم وظیفه مان را تمام و کمال ادا کنیم.»

بسیاری از این بانوان محله توس هر روز چادرهای خود را به کمر می بستند و تمام تلاششان را می کردند که با پختن غذاهایی که ماندن چند هفته آن ها باعث فاسد شدنشان نمی شود، غذای کافی به سنگرها برسانند. کیومرثی، یکی دیگر از بانوانی که از ابتدا در ستاد پشتیبانی جنگ محله حضور داشته است، می گوید: «هدفمان یکی بود. می خواستیم آب و غذای کافی به رزمندگها برسانیم. آن ها برای جنگیدن باید انرژی کافی می داشتند و همه ما هم در این کار کمک می کردیم. برای تقویت روحیه بعد از ظهرها دور هم جمع می شدیم و با گپ و گفت تا پاسی از شب، غذا درست می کردیم. بعضی خانم ها هم کلاه و شال گردن و لباس می بافتند.»

شست و شوی لباس رزمندگها

اگر این زنان و اقداماتی که بدون چشم داشت انجام